

تماشاخانه

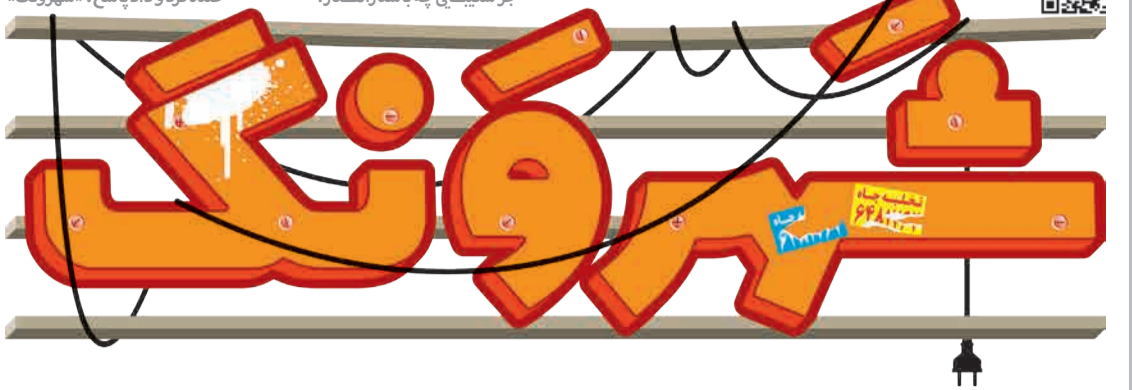
محمدرضا میرشاهولاد | کارتون‌نویس | hotpen77@yahoo.com



توی دنیای پر از اندوه و جنگ خنده کرد و داد پاسخ: «شهرونگ»

پیر را گفتم: به ما شد عرصه تنگ جز شکیبایی چه باشد راهکار؟

صفحه روزانه طنز و کارتون | شماره پانصد و نودم



موج بازگشت شخصیت‌ها و خبرگزاری‌ها به تلگرام

خطرات ترامپ

لنگ در کاخ سفید!



سوروش شجاعی فرد  
طنز نویس

# تلگرام: خوبه حالا راهتون ندم؟

یک خبرگزاری: عزتمندان بر گشتیم

پیام سان ایرانی: من پول‌ها رو پس نمیدم، گفته باشم!

تلگرام طلایی: من همونم، فقط رنگ عوض شده‌ها!

مومیایی: به کانال جدید زدم

بدویا تو تالینکس رو بر نداشتی!

خبر آمد که فیلتر شد تلگرام

از آن رفتند بیرون عده‌ای خام

ولی انگار دل‌نگش شدندو

به آنجا باز برگشتند آرام!

#بازگشت\_همه\_به\_تلگرام#شهرونگ

انتخابات میان دوره‌ای هم برگزار شد و مردم غیور آمریکا در این برهه حساس در انتخابات شرکت کردند و خاک بر سرشون که درست به ما رأی ندادند! من واقعا نمی‌فهمم اصلا چرا باید به دموکرات‌ها اجازه داد توی انتخابات شرکت کنند! همه‌اش تقصیر برنامه مسخره «اوپاما کر» بود! باید طرح «ترامپ کر» رو اجرا کنیم و با ممنوع کردن حضور دموکرات‌ها در انتخابات، علاج قبل از وقوع کنیم! خاورمیانه‌ای‌ها همه چیزشون بد نیست! باید ازشون یاد گرفت! داشتیم برای خبرنگارها می‌گفتم ما سنارو گرفتیم، ما مجالس نمایندگان رو گرفتیم، ما مجالس ایالتی رو گرفتیم که خبرنگار خیلی بی‌ادب سی‌ان‌ان گفت اگه یه دیش دیگه بذاری روسیه و چین رو هم می‌گیری! بی‌تربیت! این اگه تبلیغ علیه من نیست چیه پس؟! پس قاضی ارشدی که فرستادم دیوان عالی کجاست؟! چرا وزیر دادگستری ورود نمی‌کنه؟! مجبور شدم خودم دخالت کنم و حالش رو بگیرم! مردمک فکر کرده این جا سوییسه! نه! این جا آمریکاست و اگه زیاد روتو زیاد کنی می‌فرستمت کنسولگری عربستان گزارش تهیه کنی!

به رئیس سوئیفت گفتم ارتباط بانک‌های ایرانی رو قطع کنه. اولش گفت نمی‌شه. ولی وقتی هیستوری اینترنتشو نشون دادم، حاضر شد سوئیفت روسیه رو هم قطع کنه! ولی به هم گفت به حال ایرانی‌ها خیلی فرقی نداره! پرسیدم چطور فرقی نداره؟! گفت اون‌ها در حالت عادی هم نصف ساعات اداریشون یا سیستمشون قطع یا شبکه قطع یا سیبا قطع یا مرکز قطع! اینه که کلا اونجا آب قطع!

ماجرای خاشقچی رو کم کم داریم مدیریت می‌کنیم. به ترکیه گفتم فتیله رو بکشه پایین. به واشنگتن پست هم همینطور! گفتند ما تا سهمیه کاغذمون رو زیاد نکنی فتیله رو پایین نمی‌کشیم! این وسط همه آب‌ها از آسیاب افتاده، ولی شبکه خبر ایران ول نمی‌کنه! خانواده‌اش زنگ زدند ایران که به هر حال اتفاقی که افتاده! شما زیاد خودتون رو ناراحت نکنید! از موقعی که عرب‌ها و اسرائیلی‌ها ازم خواستند ایران رو بپریم گوشه رینگ، تازه متوجه شدم چه کشور جالبیه! خیلی فانه! مثلا شنیدم یه دانشگاه ایران به دانشجویها دستور داده چه جوری لباس بپوشند. این فکر عالی! رئیس همین دانشگاه به مردم گفته بود لنگ بپوشند! دارم روی دستورالعمل مشابهی کار می‌کنم که همه کارمندی کاخ سفید رو مجبور کنم لنگ بپوشند! معاونم رو صدا زدم که این طرحو بهش بگم! دیدم کلی عقب هستم! یک کلیپ از یک مرد ایرانی نشونم داد! دو ساعته کارهامو گذاشتم کنار و اون کلیپ ما مثل شاه وابسته نیستیم رو دارم نگاه می‌کنم و می‌خندم! می‌خوام به اون مرد گرین کارت بدم به خاطر هنرش! واقعا ما چرا با این مردم نازنین دشمنیم!؟

## فلکه اول



علی اکبر محمدخانی

روش‌های صحیح تربیتی | علی اکبر محمدخانی | همانطور که می‌دانید روش‌های درست تربیتی تأثیر عمیقی بر رشد شخصیت انسان‌ها می‌گذارد، طوری که اثرات آن را تا آخر عمر یک انسان می‌توان مشاهده کرد. مثلاً همین چند وقت پیش خانوم که خیلی خوب تهرانی حرف می‌زد منم در یک گوشه خفت کرده‌اش داشت بامش تو شکم می‌زد و همه جایم را سیاه و کیودی کرد تا پول‌هایم را بگیرد. مادرم که تهرانی‌اش خیلی خوب نیست و داشت از آن جارد می‌شد، دیدم دارم گریه می‌کنم، آمد و از پشت قلمرو خانوم را گرفت و محکم فشار داد که «دلیل شده چه کار داری به بیچم؟» و چند فحش زشت‌نار خانوم و دایی خانوم کرد. خانوم هر چه داد زد «آی‌ای‌ای‌ای» و قلمرو من کل حاج خانوم، «مادر می‌گفت: «ول نمی‌کنم تا نگوی چکار داری

می‌کنی؟» خانوم گفت: «کارش ندارم، دارم باهش ریاضی کار می‌کنم.» مادرم گفت: «مگر ریاضی‌ش چشم‌بچه‌م؟» خانوم گفت: «ریاضی‌ش خیلی ضعیف شده، همه نمره انضباطش صفر شده، شمام که به فکر نیستید، رئیس اداره مشونم کمک هزینه آموزشی نمیده که «مادر ما این که چشم دیدن خانوم را ندارد، ولی از آن جهت که شیفته علم و دانش است قلمرو خانوم را ول کرده و با گرفتن قلمرو من فشار دادن آن من رایه کسب علم و دانش تشویق کرد و سپس با تشکر از خانوم که به فکر درس و مشق‌های من است یک کارت صد آفرین هم به ایشان اهدا کرد. مادرم که رفت، خانوم گفت: «بچه‌ها، حالا میری ننه تو صدا می‌زنی، بزمن لپت کنم قیافت مثل آبیجای فلان فلان شدمت بشه؟» من هر چه قسم خوردم که من چیزی نگفتم قبول نکرد و لوح تقدیر را کوپید تو سرم و این طور بود که من در درس ریاضی قوی شدم.

## زیر گذر

یارانه در آثار مولوی | امیرمسعود فلاح | مولوی می‌فرماید «ای حسرت سرو سهی ای رونق شاهنشاهی / خواهم که یاران را دهی یک یاری یاران‌ای.» تابه حال فکر می‌کردیم دادن یارانه نقدی، طرحی بوده که دوسه دهه بیشتر قدمت ندارد تا آخر سر که دکتر احمدی‌نژاد چشمانش را بست و استارت آن را زد. امروز فهمیدیم نه بابا، این طرح به حکومت‌های پادشاهی سده‌های پیش برمی‌گردد و لاقط زمره‌هایی از آن بین نخبگان جامعه در جریان بوده. همچنین از این بیت مستفاد می‌شود که برعکس امروز که ظاهر اقتضای روشنفکری از جمله مخالفت با پول دادن دولت به مردم است، در آن زمان نخبگان از این کار استقبال می‌کرده‌اند، چنانکه حضرت مولانا با آن عظمت برمی‌گردد طلب یارانه می‌کند. البته از آن جا که شاعران ما هم انسان‌هایی عادی بوده‌اند و بری از خطا نبوده‌اند، ملاحظه می‌کنید که مولانا یارانه را صرفاً برای یاران و اکیب رفقای خواسته و متأسفانه این بیت، به نوعی ترویج ویژه خواری می‌باشد.

## رو گذر غیر همسطح



شهاب نبوی  
طنز نویس

## خودت نباش

این جا نمی‌توانم بیان کنم اما مطمئناً خودتان مناسب‌ترین جمله در همین موقعی را بهتر از من می‌توانید حدس بزنید. از شر شغل مزخرفم خلاص شدم. قدم بعدی حرف زدن با پدر دختر مورد علاقه‌ام بود. رفتم محل کارش و بهش گفتم: «من عاشق دخترتم، اونم منو دوست داره. از خر شیطون بیا پایین و بذار با هم ازدواج کنیم.» گفت: «نمی‌دمش به تو.» گفتم: «می‌دی، تا من به چایی می‌خورم قشنگ فکر اتو بکن. چون بعدش پشیمون می‌شی.» بعدش جای‌اش را از روی میزش برداشتم و سرکشیدم و گفتم: «حالا می‌دی یا نه؟» گفت: «آخه اسکول پلشت، الان نسبت به چند ثانیه پیش چه اتفاقی افتاد که بخواد نظرم عوض شه؟» گفتم: «پس نمی‌دی، نه؟» ابروهایش را به همراه سبیل‌هایش بالا انداخت و به شکل مشمئزکننده‌ای گفت: «تج.» باز هم مجبور شدم که آن جمله‌ای که صبح به رئیس گفتم را باز گو کنم. جمله‌ای که دلم را خنک می‌کرد. گفتم و زدم بیرون. به چند نفری هم زنگ زدم و بهشان گفتم که چقدر از آنها متنفرم. به دوستان-سیدم نفر هم

زنگ زدم و گفتم که چقدر دوستشان دارم. اکثرشان از همان جمله طلایی خودم استفاده کردند. تا به حال کسی این جمله را بار خودم نکرده بود. باید اعتراف کنم که شنیدنش اندازه گفتنش لذت ندارد. چند دقیقه‌ای احساس لذت و سرخوشی از شست پا تا فرق سرم را گرفتم. جلوی یک دکه ایستادم و یک نخ سیگار خریدم. یاد بهروز و ثوقی در فیلم رضا موتوری افتادم. همین باعث شد که یک بطری آب معدنی هم بخرم و همراه سیگار بنوشم. الان فقط یک موتور کم داشتم. با خودم گفتم یعنی رضا موتوری بدبخت، بیچاره توی دهه چهل وضع اوضاعش از تو بهتر بوده و لاقط یک موتور داشت. چاره‌ای نبود و آب و سیگار را گرفته بودم و نمی‌توانستم از نیمه راه برگردم. برای یک موتور دست تکان دادم و کلی التماس کردم تا این که راضی شد پشت فرمان بنشینم. نشست و ترکم و همینطور که داشتم ترانه به مرد بود فرهاد را عریه می‌زدم و می‌خواندم، به این نتیجه رسیدم که خیلی چیزها داشتم که این مردک مشاور باعث شده توی همین چند ساعت از دست‌شان بدهم.

## شهر فرنگ

علی جهانشاهی | کارتون‌نویس



شهرونگ